



بازیگران عصر طلاتی

سید حسن مدرس

۴۲۵

۱. خواجہ نوری



۱- مدرس و نخست وزیرِ سردار سپہ

۲- مدرس و جمہوریت

۳- مدرس برہم زندہء جمہوریت

۴- مدرس و مظفریت



xalvat.com



۱. خواجه نوري
بازيگران عصر پلائي (سيدحسن مدرس)
چاپ جديد ۱۳۵۸
چاپ: چاپخانه محمدحسن علمي
ناشر: سازمان انتشارات جاويدان
کليه حقوق محفوظ



مدرس و نخست وزیری سردار سپه

بکسیکه شغلی را بدون استحقاق غصب کرده ، رحم نکنید .
(کیپلینگ)

xalvat.com

سردار سپه و استادان او بخوبی میدانستند که تا وقتیکه در مجلس اکثریت و کلاً دست نشانده و انتخاب شده حسب الامر آنها نباشند ، هرگز به اصلاحات ازیادیکال و اساسی که در برنامه کودتا تعیین شده است موفق نخواهند شد .

پس باید تمام قوا را روی این موضوع تمرکز داد و حتماً " تمام یا بیشتر نمایندگان دوره پنجم را از اشخاص صالح ، یعنی موافق ، یعنی مطیع سردار سپه انتخاب نمود . و این کار با بودن شخصی مثل مشیرالدوله در رأس دولت آسان نیست پس باید مشیرالدوله را انداخت .

ولی خود اینکار هم بوسائل معمولی در اینموقع مخصوص بسیار مشکل بنظر میآید .

وسائل معمولی انداختن یک کابینه ای در حکومت مشروطه یک راه بیشتر ندارد و آن متقاعد کردن و برانگیختن اکثریت مجلس است بر علیه نخست وزیر .

آیا آزادیخواهان ، که هنوز سر و زبانی دارند ، و سید زباندار و نترسی مثل مدرس هم که دقیقاً مترصد علمداری آنهاست ، هرگز راضی به انداختن مرد حقیقتاً صالح و امینی مثل پیرنیا در آخر دوره مجلس خواهند شد ؟ آیا میشود به این مرد سیاسی معروف جنت مکان ، تهمت و افترائی ، بجز معافله کاری و سستی بست ، و او را باین عناوین انداخت ؟



۵۸ _____ مدرس

نه ، اینکار غیر ممکن بود ، زیرا مشیر الدوله را مجلسیان و آزادی خواهان برای همین امر انتخاب کرده و با اعتماد به درستی او آورده بودند .

xalvat.com

آزراه مجلس باید کاملاً نا امید بود . از شاه هم که البته آبی گرم نمیشود . تهمت و لجن مالی هم که بدامن پاک پیر نیا تاثیر نداشت . . . ولی یک راه ساده تر از همه اینها وجود داشت ، و آن حیثیت دوستی و همان جنت مکانی خود مشیر الدوله بود . چرا بهمین راه وارد نشوند ؟ برای کسیکه تمام عمر جز احترام و مقام ارجمند در خود ندیده کافی است که کوچکترین اهانت یا فقط تهدید اهانتی او را از میدان در ببرد . سردار سبه همین کار را کرد و با یکی دو پیغام (که بعداً هم آنها را سوء تفاهم نام نهاد) مشیر الدوله را از میدان در برد و او را وادار به تقدیم استعفا نمود .

هر چه شاه ، از یکطرف و مدرس ها ، از طرف دیگر ، با او اصرار میکردند در او تاثیر زیادی تمیکرد ، و بعضی اینکه قیافه مصمم و قلندر رضا خان و تهدیدات او بخاطرش میآمد مقداری از موهای سبیل خود را می جوید و در استعفای خود مصوتر میشد . و بعلاوه خودش هم میدید که واقعا " با همه درستی و پاکدامنیش نتوانسته است کمترین تمنیات مشروع آزادیخواهان را راجع بانخابات انجام دهد و از نفوذ و مداخلات علنی قشون و نظمی جلوس گیری نماید . آراء غالب جاها که مندرجا خوانده می شد هر امیدی را نسبت به اکثریت و کلای انتخاب شده از بین میبرد .

مدرس دور بین و روشن فکر بخوبی نتیجه کار را معاینه میدید ، و هر چه دوندگی میکرد بجائی نمیرسید . کاش پیشنهاد رئیس الوزراء اسبق (یعنی قوام السلطنه) را پذیرفته بود ، و وقتی شب در منزل خودش از او اجازه میخواست که فردا صبح سردار سبه را در دفتر خود احضار کرده و در همانجا دستور دهد با گونهایش را بکنند ، و خودش را هم توقیف ، پذیرفته بود و او را سرزنش و منع نمیکرد ، و بجهت او را از انقلاب و شورش نظامیان



مدرس _____ ۵۹
 نمی ترسائید . . .

کاش پیش نهاد نصرت الدوله را عملی کرده بود ، و می گذاشت مطابق نقشه او در فرمانیه نوطه ما هواندهای بر علیه رضا خان بر پا شود . . .
 بیجهت ترسید و حرف احتیاط را گوش کرد - در سیاست هم مثل جنگ و مثل قمار و مثل تجارت ، باید نگاهگاهی بر خلاف عقل و منطق چشم را هم گذاشت و دل را بدریا زد و ریسک کرد . . .

xalvat.com

* * *

مشیر الدوله افتاد و فوراً " در روزنامه ها و محافل سیاسی ایران ، حتی در بین عده زیادی از ایران پرستان و اصلاح طلبان حقیقی ، قلم ها و زبانها به ثنای نخست وزیر جدید باز شد .

" قلب قوی " و " بازوی توانا " ورد زبانها گردید ، و عده زیادی از روی عقیده به گروه متملقان هر جایی هم صدا شده و مثلاً " می نوشتند . . .
 " فعالیت خستگی ناپذیری که سردار سپه در طی تصدی وزارت جنگ نشان داده و امنیت که بالطبع در سرتاسر مملکت ایجاد شده و نفوذهای نامشروع ملوک الطوائفی که یکی بعد از دیگری در آستانه شوکت و قدرت قشون قربانی شده است بالطبع مردم را متوجه او نموده است . . . "

یا مینوشتند " . . . مملکت محتاج یک قلب قوی و یک بازوی توانائی است که بدون ملاحظه و هراس و بدون رعایت نزاکت های معموله رجال تهران و بدون مستمسک " حفظی طرفی " ، و بدون این فورمالیته بازی ها ، یکده هیجده سال است مملکت را فلج و سیر تکامل را متوقف و بالاخره ایران را زبون و ضعیف و سرینجه اجانب نموده است آنرا نجات دهد ، تقریباً " همه متفکرین و اصلاح طلبان باین اصل معتقد شده اند که ایران محتاج یک تکان سختی است باید یک حکومت بی پروا و جسوری زمام امور را در دست گرفته و با قدم های ثابت و غیر متزلزل بطرف اصلاحات برود . . . " *

* ببینید تاریخ چگونه تکرار میشود ، تقریباً " عین همین عقاید را امروز پس از ۲۵ سال دوباره در محافل منشست و منبهیح تهران میشنویم -



۶۵ _____ مدرس

مدرس به چاره‌هی داد میزد و میگفت ما در لیاقت وزیر جنگی رضا خان حرفی نداریم ، ولی بگذارید سرباز دو کار سربازیش باشد و به سیاست یک کشوری دخالت نکند ، شما آهنگرا هر قدر هم با هوش باشد بهنجاری اطلاقتان مامور نمی‌کنید ، با اینکه کار کوچک و کم اهمیتی است ، چطور کسی را که خودتان میگوئید و خودش میگوید که تمام عمر جز سربازی کار دیگری نکرده میخواهید عهده دار مسئولیت مهم و شغل بخرنج سیاست مملکتی مثل ایران نمائید ؟ .

xalvat.com

این حرف بسیار منطقی و حسابی بگوش اصلاح طلبان از جا در رفته دمیرفت و عاقلترینشان در جواب مینوشتنند " . . . در سیاست شاید آنقدرها بصیرت و اطلاع نداشته باشد و بالاخره زمامداری او منتهی به موفقیت های منتظره نشود . این انتقاد قابل توجه است ، ولی تا درجهای که انسان بروحیات و پشت کار و درجه هوش وزیر جنگ مطلع نباشد .

مخصوصا " اگر بفهرست اعمال زمامداران گذشته یک مراجعه و دور- نمای هجده ساله مشروطیت و درجه لیاقت و کفایت گذشتگان را در مد نظر آوریم آتوقت این اعتراضات و این تفکرات مانند یک شیخ خیالی که در مقابل فروغ سپیده دم محو و ناپدید میشود از بین میرود . . .

و فقط یک همچو حکومتی ممکن است زمینه اصلاحات واقع شود . . . " سردار سپه اگر از حقه بازی های سیاسی چندان مطلع نباشد ولی یک روح قوی و باثبات و در عین حال ساده ! و غیر آلوده بامراض دماگوزی و عوام قربی و ملاحظه کاری و جنین در او هست که ما را امیدوار میکند باینکه سرانگشت توانای او این گره کور را باز کند . . . "

فرمان نخست وزیر سردار سپه ، علم رغم مخالفت و کوشش مدرسین و علی رغم خود شاه صادر شد .

ولی همانروز هم ابلاغ مسافرت اعلیحضرت پوشالی در جرائد منتشر گردید و درست یک هفته بعد شاه ایران غم و غصه و درد دل شکسته و ضعیف



مدرس _____ ۶۱
خود را برای غرق کردن در دنگولته‌های معطر و بلورین دلبران پاریس از
ایران با خودش خارج فرمود . . .

روز یکشنبه فرمان نخست وزیر رضا خان امضا شد و روز یکشنبه هفته
بعد احمد شاه برای آخرین دفعه با دیوارهای گلی و ترک دار تهران وداع
کرد .

xalvat.com

سردار سبه رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا پس از انجام تکالیف اولیه
نخست وزیر و صدور بیاتیه بسیار ماهرانه‌ای (که هنوز نفهیده‌ام بقلم
کی نوشته شده بود) با نهایت دقت و مهارت با انجام دستورات (سیمرخ)
پرداخت و مخصوصاً "نسبت به ذلیل کردن و از بین بردن مخالفین خطرناک
خود یا حوصله و خون سردی قابل تمجیدی مبادرت نمود .

اول - پرونده توطئه قوام السلطنه را پیش کشید و آن را با آب و تاب
زیادی علنی نمود .

تدبیه قوام السلطنه ، یعنی رئیس الوزرای اسبق ، یعنی رفیق و محرم
مجنهد مشهور و مشهوری مثل مدرس ، آنهم بعنوان توطئه‌آدم کشی ، بهترین
قدرت نمائی سردار سبه بود . چوبی بود که با بلند شدن آن هر مخالف
جمهوری ، غیر از مدرس دلیر ، ماست‌ها را کیسه می‌کرد .

با اینکه مدرس چنانکه گفتیم ، جدا قوام السلطنه را در موقع نخست
وزیریش از گرفتن و کشتن سردار سبه منع کرده بود ، معدلک او پس از خانق
نشینی خودش لابد جلو گیری مدرس را حمل بر ضعف نموده و (بقراریکه
میگفتند) یکمک سردار انتصار و چند نفر دیگر توطئه‌ای برای کشتن سردار
سبه تهیه دیده بود .

توطئه‌کشف شد و نسبت به آن روایت‌های مختلفی شیوع پیدا کرد .
بعضی می‌گفتند خود سردار انتصار شریک دزد و رفیق قافله شده ، و موضوع
را محرمانه بفارباب رسانیده بود .

بعضی دیگر گفتند این قصه یک پارچه ساختگی بود و مثل هزارها قصه



۶۲ _____ مدرس

و توطئه دیگر ، از دماغ کج و معوج درگاهی تراوش کرده است . آنچه من بگوش خودم از یکی از متهمین موسوم به منتخب السلطان که با من مدتی در مریضخانه نظمی هم اطاق بود ، شنیدم ، اگر راست باشد ، خواهی نخواهی هر بی اعتقادی را به مسئله اقبال و بخصوص به اقبال تعجب آور سردار سپه معتقد میکند .

منتخب السلطان پس از چهار پنج هفته مانوسی با من که راز دلش باز شد میگفت :

" روزیکه قرار بود سردار سپه ترور شود ، دو نفر از زیر دست ترین هفت تیر بندان مامور شده بودند نزدیک در ورودی مجلس ، پشت اتوبوس حضرت اشرف مراقب باشند ، و اسلحه خود را در زیر عبا حاضر نگهدارند تا بمحض خارج شدن رضا خان از مجلس او را با تیر بزنند . در همان موقع هم چند نفر دیگر مامور بودند در محوطه جلو نگارستان بین مردم پراکنده شده ، و بسحض شنیدن صدای تیر از جاهای مختلف بهوا شلیک کنند ، تا باینوسیلموحشت و آشوبی درازدحام ایجاد شود و مامورین نفهمند کجا بکجاست .

من و یکی دو نفر دیگر صبح همانروز تردیدمان در حسن نیت و وعده های قوام السلطنه مبدل به سوء ظن قوی شده و صلاح ندیدیم یک چنین کار مهی را ، ولو به نفع مملکت باشد ، با اعتماد آدم غیر معتمدی مثل پسر معتمد السلطنه انجام دهیم . پیش خود گفتیم از کجا که پس از انجام این کار قوام السلطنه خود ما را ، برای محو کردن آثار جرم خود محو نکند و مثل برادرش که احرار را به تزویر در زندان کشید و یکی را بدار آویخت ، ما را هم علنا " یا در خفا نابود نکند . زیرا در هر حال وجود ما مدرک زنده توطئه آدم کشی اوست ، و البته یکمرد سیاسی کم اعتباری مثل او هرگز یابند قول خود نشده و بوجود یک چنین مدرک مضری راضی نخواهد گردید . . . این بود که بزحمت هر طوری بود سردار انتصار را پیدا کردیم و قضایا را با او گفتیم . او هم قلبا " یا سیاستا " فکرو ما را تصدیق کرد و



مدرس ۶۳
 گفت فوراً " بآن دو نفر تروریست برسانید که فعلاً " دست نگهدارید تا دستور
 ثانوی .

" ما به شتاب خود را رسانیدیم به نگارستان ، ازدحام زیادی بود و
 بسیار بسختی میشد جلو رفت .

از دور یکی از تروریست‌ها را دیدم که در پشت اتومبیل با عبایستاده
 و چشمش را بدر مجلس دوخته است هنوز ما قدمی بزرگت جلو نرفته بودیم
 که از حرکت فراوان معلومان شدارباب دارد میآید . . .

ای داد و بیداد چه بکنیم ! ماهرگز فرصت اینکه خود را در این شلوغی
 به رفیقمان برسانیم نخواهیم داشت و تا ما بخواهیم مردم را عقب گنیم و
 جلو برویم کار از کار خواهد گذشت . مایوس و وحشت‌زده در جای خود خشک
 شدیم که اقلاً " توجه مردم را بخود جلب نکیم . . .

از قضا از بخت سردار سپه درست در وسط در مجلس سیدی عریضه
 به سردار سپه داد و او را چند دقیقه بحرف کشید و باین طریق من خودم را
 بآن دو نفر عبائی رسانیده و از آنجا دورشان کردم . . . "

در همان ایام یعنی چند روز بعد از آنکه این قضیه عجیب را منتهی
 السلطان برایم تعریف کرد ، بعد از ظهیر ، بعات هر روز مدت اقامتم
 در مریضخانه نظمی ، روی پشت‌بام طولانی طویل پلیس سوار روی پهن‌ها
 قدم میزد ، و سردار انتصار را در آنطرف پشت بام طویل قدم زنان دیدم
 که با مامور دنبالش مثل من پهن اسپهای پلیس را پا میزد .

باو نزدیک شدم و از مامورش اجازه صحبت گرفتم و چند دقیقه‌ای با
 هم در چپ و راست پشت‌بام به آن شغل شریف مشغول شدیم .

در میدان مشق از دور قشون زیادی در حرکت دیده میشد و شلوار
 مغزی قرمزی دور از صف نمایان بود .

سردار انتصار پس از سکوت پر معنا و تیتانرالی با انگشت آن نقطه
 قرمز را بمن نشان داد و گفت " با کوچکترین تغییری فرار بود امروز من در
 آنجا مقابل قشون او در اینجا بجای من روی پهن‌ها باشد ، ولی خدا



۶۴ _____ مدرس

نخواست ... با قضا و قدر نمیشود جنگید ..."

بعدها رفقا بساده لوحی و زود باوری من خندیدند و گفتند تمام آنها
" دل " هائی بوده که بازیگردانان ماهری قبلاً " نوشته و نسخه هر کدام را
بدستان داده بودند .
xalvat.com

این قضیه را سالها بعد در سر میز ناهار سفارت بلژیک به جناب آقای
اعلم وزیر امور خارجه دولت شاهنشاهی پهلوی ، که همان سردار انتصار
خودمان باشد ، با احترام و احتیاط یاد آوری کردم . دیپلمات ما حتی
لبختدی هم نزد و فوری صحبت را تغییر داد و چشمان کم حرکت خود را
متوجه نمود بطرف یک خلبان بلژیکی که داشت از " کمک های آسمانی " بعضی
هواپیماهای یک نفره بسیار ارزانیکه گویا یکنفر فرانسوی غیر متخصص اختراع
کرده است ...

البنه من محل و موقع را خیلی بد انتخاب کرده بودم ، زیرا در همان
اوان بود که آقای وزیر خارجه در سخنرانیهای پرورش افکار ! شعر سعدی
را لطفاً " اصلاح کرده و خطاب به شاهنشاه میگفتند :

" جمله همان به که ز تصویر خویش

عذر بدرگاہ رضا آوریم "

" و نه سزاوار جهانداریش

ما نتوانیم بجلا آوریم "

خلاصه از مطلب دور شدیم ، سردار سپه وقتی رئیس الوزرا شد روزنامهها
را پراز گفتگوی توطئه توام السلطنه کرد . و حتی بعضی جرائم تمام پرونده
باز پرسی و تحقیقاتی را مفصلاً " درج کردند . و ریشه توطئه را به تشبثات
خارجی هم کشانیده و دست بهگانگان را نیز دخیل شمردند ...

رئیس الوزرا در ضمن انتشار این قضیه با یک تبر چندین نشان زد ؛
هم تهدید مستقیم و موثری به مخالفین کرد ، هم خود را مظلوم و شهید
احتمالی راه وطن قلمداد و باینوسیله محبت و اعتقاد صمیمانه عدم زیادیرا
جلب نمود ، و هم تشنگان استقلال ایران را به متکی نبودن خودش بخارجیها



مدرس ۶۵

مطمئن ساخت ، و در واقع بقول زنها " ایزگم کرد " . ضمناً " رقیب گردن - کلفت و استخوان داری مثل قوام السلطنه را قطعاً " زمین زد و از سیاست دور کرد و نتیجتاً " با این عمل اخطار صریحی به مدرس داد . . .

اینموضوع که خوب در زبانها افناد سردار سبه نگذاشت تنور هیجانان مردم سرد شود و نا حرارت آن باقی بود در دنباله اینکار بیانیته ثانوی صادر کرد که تاثیر بسیار عمیقی در تمام طبقات نمود ، و حقیقتاً " ایمان عدمزبادی از خولندگان را بخود معطوف ساخت . توصیه و تاکیدات شدید و ضمناً " حق بجانبی که در قطع رابطه های خصوصی و تشبثات با خارجیها در آن شده بود ، هم دل مردمان دیر از سیاست را یکجا تسخیر کرد ، و هم زهر متشبت کنندگان را آب نمود .

xalvat.com

" . . . اگر سابقاً بعضی ها توسل خود را بخارجی فرع اختلافات داخلی دانستند دلیل موجه تشبثات اجباری خود به مقامات خارجی میدانستند - گرچه این منطق دارای استدلال محکمی نیست - معهداً ممکن بود که این منطق تراشی ظاهراً " موجهی بنظر آید ، اما حالا که تمام آن اختلافات و کلیه آن محظورات از هر حیث و از هر جهت مرتفع و انتظامات از دست رفته کاملاً " اعداد و کمترین توهمی هم از این حیث برای اشخاص موجود نیست دیگر حقیقتاً " هیچگونه علت و دلیلی برای توسل و تشبث باقی نخواهد بود و حق آنست که خود اشخاص به قباحات اینموضوع پی برده معایب و مفاسد و مضرات انفرادی و اجتماعی آنرا پیش خود تشخیص دهند .

نظر باینکه در پایان این عقیده بلافاصله بالمره باید باین عقاید تاریک و افکار مشوش بعدها خاتمه داده شود ، من لاعلاجم که بلا استثناء بتمام طبقات از عالی و دانی گوشزد نمایم که بدواً " معایب فوق را به مغیله خود خطور داده بی سبب و جهت تن بمذلت و مسکنت ندهند .

سپس اگر دیده شود که یاز این رویه نامطبوع تعقیب میگردد و با اشخاص غیر صلاحیت دار طرف مشاوره با مقامات غیر مربوطه واقع میگردد بدون شبهه آنها را در ردیف خائنین وطن محسوب و چنانکه یکنفر خائن حق حیات در



۶۶ _____ مدرس
 زندگانی اجتماعی در یک مملکت ندارد ، آنها را حقا " وعدلا " محکوم ملک
 و ملت دانسته همان مجازاتی را که شایسته آنهاست قویا " درباره آنها اجرا
 خواهم نمود ، ، ، "

مدرس در تمام این جریانات حریف خود را خیلی قوی دید و طوفان
 را خیلی شدید ، لایچ در دیش به قوام السلطنه کج سیاست تغیرین وقرقر
 میکرد و میگفت : این قبیل توطئها را که بد نامی زیاد و سو" تاثیر شدیدی
 دارد حتی المقدور نباید کرد ، ولی اگر کردی پس چرا نیمه کاره گذاشتی
 و مملکت را از شر این " گاندیدای دیکتاتوری " خلاص نمودی که افلا " نصف
 گناه عمل تو و بیست بازیت بخشوده شود ؟ تو که آتشب وقتی خودت رئیس
 الوزرا" بودی از من پرسیدی و اجازت ماز بین بردن این رضا خان را خواستی ،
 و من منعت کردم ، دیگر پس این چه کار نرسیده لغوی بود که مرتکب شدی ،
 هم خودی را خراب کردی هم مرا بی افسر گذاشتی و هم محبوبیت و مظلومیتی
 برای این قلدر درست کردی . . .

xalvat.com

این چه جور کابینه ایست که ما حتی یک قوام الدوله را هم نتوانستیم
 در آن بگنجانیم فروغی و مدیر الملک و عز الممالک و معاضد السلطنه و خدایار
 خان و صور اسرافیل و عدل الملک هیچکدام در این کابینه نمیتوانند بدر
 ما بخورند حتی سلیمان میرزا هم در وزارت معارف اشراف منش و دیکتاتور
 مآب و رضا خان پرست شده . . .

باید فعلا " ساکت نشست و گاهی به نعل و به میخ زد تا مقتضیات سیاست
 خودش مستمسک مناسبی بدست بدهد ، و آنوقت باید تمام قوا را روی آن
 متمرکز ساخت و این قلدر را زمین زد . . .





مدرس و جمهوریت

باید همیشه قدرت را بکسی سپرد که
ولع آنرا نداشته باشد .

افلاطون

xalvat.com

مقارن ریاست‌وزراتی رضا خان ریاست جمهوری مصطفی کمال پاشا در
دنیا اعلام شد ، و این تصادف (!) و تشابه اتفاقات سیاسی در دو کشور
هم سرز و هم عرض صدای احسنت را از صف مطلعین سیاست بین‌المللی
بلند کرد .

سال گذشته فتح قطعی کمالیون و انداختن سلطان بخویی مال اندیشان
را ، که مناسفانه عده‌شان در ایران خیلی کم بوده و هنوز هم کم است می‌توانست
مفوجہ بکند . باینکه همان نظایر با کم و بیش اختلاف ممکن است در ایران
واقع شود .

من در آنوقت هم ، مثل امروز از سیاست چیز زیادی سرم نمیشد ولی
خوب بخاطر دارم که تنها کسیکه این مطلب را حدس می‌زند یک نفر کلیمی
بسیار با هوش و بسیار با استعدادی بنام حاتم بود که تازه وکیل کلیمی ها
شده‌با کمک مدرس بمجلس آمده بود .

وقتی رفقایش پس از تعریف زیاد از ذکاوت حاتم از مدرس خواهش
کرده بودند که با اعتبار نامه‌اش مخالفت نکند مدرس خوب گوش داده و
گفته بود " بسیار خوب این شغال هم بیاید تو این باغ یک مشت انگور بخورد . "
خلاصه خوب بخاطر دارم که حاتم در میهمانی خصوصی در حضور
عده‌ای از وکلای و چند نفر امریکائی و دو سه نفر از صاحب‌منصبان میگفت " هیچ



۶۸ ————— مدرس

بعید نیست که بازیگردانان صحنه سیاست المثنای ول کمال پاشا را هم بدست رضا خان داده باشند ، ولی حیف که قرعه بنام او افتاد و نخواهد توانست بازی خود را بنفع مملکت تمام کند

دنبال کردن همین عقیده بالاخره خود حاکم و فولادی و چند نفر دیگر را بکشتن داد (شرح مفصل و بسیار جالب توجه آن در موقع طراحی خود " سر بازیگر عصر طلائی " خواهد آمد)

در عقرب ۱۳۵۲ سردار سبه تلگراف زیر را به هم قطار و هم " ول " زودتر رسیده خود فرستاد .

" حضرت اشرف غازی مصطفی کمال پاشا رئیس جمهوری مملکت ترکیه این هنگام که جمهوریت ترکیه اعلان و حضرت اشرف عالی بریاست جمهور انتخاب شده اید تبریکات خالصانه و ادعیه خیریه را برای خوش بختی و عظمت ملت با افتخار دوست و هم دین خودمان تقاضا می داریم .

سردار سپاه رئیس الوزراء و وزیر جنگ .

جوابی که از مصطفی کمال پاشا رسید ، مخصوصاً " قسمت آخرش متحد بودن برنامه را تا اندازه ای می رساند .

xalvat.com

حضرت اشرف سردار سپاه * رئیس الوزراء تهران

فوق العاده متشکر و سپاسگزارم از نهنیتی که بمناسبت جمهوریت ممالک (ا) ترکیه و انتخاب من بریاست جمهور مخابره فرموده بودند من نیز با کمال خوشوقتی انتخاب حضرتعالی را بریاست وزراء عظام تبریک میگویم و عظمت و خوشی ملت هم کیش و دوست خودمان را در سایه فکر روشن و اراده محکم حضرتعالی آرزو مندم .

غازی مصطفی کمال

رئیس جمهور ممالک ترکیه

* باین نکته توجه فرمائید که خود سردار سپه را نیز در آن زمان حضرت اشرف می گفتند نمیدانم چرا در این دو تلگراف این دو سر باز تازه به سیاست رسیده لفظ قلم را بجای رسانیده اند که لقب " سردار سبه " را " سردار سپاه " کرده و مثل اینست که خون را خان گفته باشند .



xalvat.com

همه متفکرین و علمای اجتماعی میدانند که وارد کردن یک فکر جدید و بی سابقه‌ای در جامعه یکی از مشکلترین و خطرناکترین کارهاست خواه آن فکر علمی باشد، خواه مذهبی، خواه اجتماعی باشد خواه سیاسی و همه میدانند که بهشرفت کردن یا نکردن آن فکر خیلی کم منوط به خوبی و بدی آن فکر یا صحت و خطا بودنش میباشد. و این نکته منحصر به مملکت مانیتست و در همه جا همینطور است.

در خود انگلیس میدانید فکر جدید کشیدن خط آهن با چه مخالفت‌های شدیدی مواجه شد. با تلقیح آبله در ابتدا بچه افتضاحی کشید. مکتشف آبله پس از اینکه شانزده سال که در کوهستانها به آزمایش گذرانید وقتی که تجربیات خود را بجای رسانیده و در لندن بجامعه علمی نتایج مفید زحمات خود را اعلام کرد و با آنها گفت که آبله را از انسان گرفته به گاو تلقیح مینماید و پس از آن سرزم آنرا تهیه و بانسان تزریق میکند، یکمرتبه آتش بر پا شد و او را تکفیر کردند عمل او را عمل شیطانی خواندند و حتی شهرت دادند که این جسد و گر میخواهد انسان را بصورت گاو در آورد و گفتند هر کس آبله بکوبد کم کم صدایش شبیه گاو میشود و پس از چندی آثار شاخ در کله اش نمودار میگردد و رفته رفته انسان پس از چند نسل گاو خواهد شد.

دکارتها و گالیله ها و حتی پیغمبرها در تاریخ بسیارند که همیشه برای رسوخ فکر جدیدشان دچار مخالفت های خطرناک شده اند.

فکر جمهوری هم در ایران یکی از همان فکرهای کاملا "جدیدی بود که رسوخ و نفوذ آن مستلزم مهارت و دقت و ظرافت زیاد بود.

باز یگردانان ما اهمیت و خطر ابتکار را میدانستند و بهمین جهت شروع آنرا با نهایت احتیاط و تر دستی انجام دادند، پس از اینکه چند نفر از متفکرین و منطق شناسان متهور ما را، طبق رویه افلاطون، متقاعد به برتری



۲۵ _____ مدرس

غیر قابل انکار رژیم جمهوری نمودند ، و فضای فکر عده معدودی از خواص رایابین فکر آشنا کرده و عادت دادند ، اول زمزمه را از خیلی دور شروع نمودند تا اگر این آواز بگوش ها خوش نیاید بواسطه دوری مسافت افلا " از زندگی اش کاسته شود .

xalvat.com

روی این زمینه ابتدا جراید خارجه به ریزه خوانی پرداختند و روزنامه وقت مقاله ای تحت عنوان " جمهوریت در ایران و رضا خان رئیس الوزرا " میخواستند مصطفی کمال ایران بشود " منتشر نمود و نوشت " بر حسب شایعات اخیره موفقیت مهم رضا خان رئیس الوزرا و وزیر جنگ ایران یک رنگ دیگر با استقبال سیاسی وی میدهد . "

این اخبار با مسافرت سلطان احمد شاه یاروپا که نازه از مسافرت آنجا مراجعت کرده بود و حرکت محمد علی شاه از اسلامبول بیاریس مربوط بود و خط سیر ایران را بطرف جمهوریت و رئیس جمهور شدن رضا خان نشان میدهد . حتی بموجب اطلاعات و اخبار منتشر در مطبوعات خارج با احتمال قوی لزوم مسافرت شاه یاروپا خود رضا خان تاکید کرده است و برای اثبات سیاستی که رضا خان از روی نقشه قبلی بخاندان قاجار اتخاذ کرده شاهد مثال های دیگر بهم میشود پیدا کرد . مثلا " مدتها بود که مقر ولیعهد های ایران در تبریز تعیین شده بود و تار سیدن بتاج و تخت به اداره امور آن دریا بجان میپرداختند . رضا خان بی مقدمه این سنت را بهم زد و از حرکت ولیعهد ایران به تبریز ممانعت کرد .

" اگر چه نمیشود گفت که در ایران منور الفکر های زیادی فعلا " از اساس جمهوریت و قوف کافی دارند ولی بهر حال بدیهی است که پس از تفویض زمام مملکت به دست قوی مانند رضا خان که اصلاح طلبان آن مملکت از مدتها با اینطرف آرزوی یک چنین دستی رامیکشیدند دیر یا زود مملکت ایران نیز به تشکیل یک اداره طبیعی که موقعیت عصری و تاریخی آن ایجاب میکند ناقل خواهد شد . . . "

همینکه مشاق ارکستر سیاست ، نت (لا) را بصدا در آورد سایر



مدرس ۲۱

اعضای دست‌انگستر سازهای خود را کوک و میزان کرده و نغمه جمهوری را در ایران آهسته آهسته بلند کردند .

xalvat.com

ولایات ابتدا یکی یکی و بعد دسته دسته مبتلا به مرض مسری جمهوری - خواهی شدند ، و بزودی در ظرف چند هفته این آزار واکبر تقریباً " به تمام ایران سرایت کرد و تب شدیدی عارض کلیه سرجنابان ایالات گردید . هرکس به یکی از سرلشگرها و فرماندهان شش گوشه ایران میگفت " سلام علیکم " فوری مبتلا به جمهوریخواهی میشد ، و بطوری در ظرف چند دقیقه التهاش شعله‌ور میگردد که بیاختیار به تلگرافخانه رفتو برای تسکین درد خود سیل شکوه را بطرف روزنامه‌نویسان مرکز و نمایندگان احتمالی ملت سر میداد .

در مدت همان چند هفته اول " اعلیحضرت قدر قدرت همایونی احمد شاه قاجار ، موسوم به " احمد علاف " گردید و مسئول تمام فجایع ایل قاجار شناخته شد .

حتی خبیث طینت آغا محمد خان ، که در مقابل مراحم کریمخان زند با جاقو قبالی تحت سلطنتی راپاره میکرد ، بگردن احمد علاف افتاد ، و بیست‌هزار چشمی که از کرمانیها بیرون آورد بحساب او گذاشته شد . حرم خانه فتحعلی شاه و آدم کشی های ناصرالدین شاه و خط زنجیر مظفر الدین شاه و مجلس بتوب بستن محمد علیشاه ، تمام گناهش بر گردن کوتاه و جاق احمد میرزا افتاد

مدرس ابتدا این شوخی ها با نظر تحقیرمپنگیر است ، و با خود میگفت این زمزمه‌های نا بهنگام با یک نطق در پشت تربیون از بین خواهد رفت . مگر کسی میتواند به قانون اساسی دست بزند ؟ مگر اصل سی و پنجم ، سلطنت ایران را برای خانواده قاجار محرز نکرده ؟ پس تا وقتی قانون اساسی برجاست تغییر رژیم ممنوع است . و این خیالات خام جز شکست سردار سپه نتیجه‌ای ندارد

ولی همینکه این زمزمه های نرم نرم مبدل به آشوب شد ، و روز بروز



۷۴ _____ مدرس

جراثید بر ستون جمهوریخواهان افزودند ، مدرس خطر را حس کرد و در
صدد چاره برخاست .
xalvat.com

اول به تشویق و تحریک خود قاجاریه بر آمد و آنها را اندکی به تکاپو
انداخت ، پولها خرج کردند و ایندرو آندرز یاد زدند . ولی چندین سال
خوردن و خسوآبدن آنها را چنان تنبل و شل کرده بود که برای هیچگونه
مبارزه‌ای استقامت نداشتند .

مدرس بزودی فهمید که از اینها آبی گرم نمیشود ، زیرا قدرت جدال
فقط در کسانی پرورش مییابد که اشکالات و موانع آنها را به مبارزات و کشمکش‌های
شدید کشانیده و ورزیده کرده باشد .

این شاهزاده بچه های خانواده سلطنتی ، که همیشه در ناز و نعمت
و پر قو بار آمده و جز عیاشی و خود آرائی مشغولیتی نداشته اند ، هرگز
دستهای لطیف و قشنگ خود را نمیتوانند با مشت‌های درشت و استخوانی
سردار سبه بیازمایند .

مدرس از آنها که مایوس شد قدری به سر و گوش روزنامه نویسان ور
رفت . ولی زود ملتفت شد که عدمزیادی از آنها دکان روزنامه را برای این
دائر کرده بودند که برای کسب معاش روزانه ، روزنامه نویسی را از نجاری
و بنائی آسان تر میدیدند ، چون در آن زمان هیچگونه اطلاعات فنی حتی
سواد هم لازم نداشت ، البته در اینصورت آنها هم ، مثل همه دکان دارها ،
جنسشان را به خریداری میدادند که گرانتر مشتری باشد . . .

از آنها که سر خورد سراغ دو سه نفر مدیر با ایمان و با سواد را گرفت ،
آنها را هم دید که از روی عقیده طرفدار جمهوری شده اند ، زیرا از یکطرف
صمیمانه تصور میکردند بر هم زدن آن دربار پوشالی ممکن است انقلابی
در افکار و احساسات خمود مردم ایجاد کند ، و از طرف دیگر رجحان غیر
قابل انکار حکومت ملی حقیقی آنها را مجذوب کرده بود . و چون از مشروطه
نیمه کاره خودمان چیزی نفهمیده بودند ، میخواستند رژیم حکومت ملی
و انتخابی را تمام و کمال در ایران بیاورند ، تا پست شخص اول مملکت هم



مدرس ۷۳

طبق اراده و انتخاب مملکت صورت گیرد . xalvat.com

هر چه بیشتر مدرس دم از مراعات سیاست و موقع شناسی میزد آنها چشمشان بیشتر خیره نور جمهوری میشد ، و در عقیده خود مصرتر میگشتند ، و منطق هائی نظیر سطور زیر در جرائد اقامه می نمودند .

" پیدایش سلطنت به دو شکل بیشتر حدس زده نمیشود . در آن ازمه که بشر از حال انزوا و اعتزال پای بدائرة مدنیّت میگذاشت یا باختیار و رغبت خود لایق ترین و قوی ترین افراد جامعه خود را عنوان ریاست داده و حاکم خود مینمود و یا اینکه قوی ترین رجال موجوده آن عصر از حیث دهاء و سیاست و قوای بدنی سیادت خود را بر دیگران تحمیل مینمود ."

" در شکل اول بدیهی است حکومت لایقترین افراد یک جامعه بر جامعه . یک حکومت مشروعی است ، ولی اگر این فرد لایق و با هوش از اختیارات خود سوء استفاده کرده و خواست این اقتداراتی که ملت باو داده است در خانواده خود محصور کند ، و آنرا وسیله شهوت رانی خود نماید ، بوظایف خود خیانت کرده و دست تجاوز و تعدی به حقوق اجتماعی گشوده است . . ."

" در شکل دوم که یک شخصی باستناد قوای روحی و جدی خود و به صاعقه مالیخولیای سیادت و برتری زمان مقدرات یک ملت را در دست بگیرد ، عدم مشروعیت آن ظاهرتر و آشکارتر است . مگر این که ما از نقطه نظر ناموس طبیعی که حق را همیشه بقوی میدهند و سند حقانیت هر فردی قوت اراده و قوت جسم و قوت فکری اوست بخواهیم قضاوت کنیم . البته در ایتصورت سلطنت این شخص از نقطه نظر لیاقت و قوه بدنی و روحی مشروع است ، ولی انتقال سیادت او به اعقاب او و بقاء سلطنت در فامیل او بکلی مباین همان مبداء طبیعی است که باستناد آن ما سلطنت او را مشروع دانستیم اگر قوت فکری و قوه بدنی یک شخص سند سیادت او بر ملتی باشد اخلاف او با فقدان مزایای فوق شایسته سلطنت و ریاست نیستند و غالباً " هم اینطور اتفاق افتاده است . . ."



۷۴ _____ مدرس

اگر مقایسه ممکن بود شاید ضعیف‌الفکر تر از محمد شاه در زمان محمد شاه در ایران کسی پیدانمیشد و کمتر کسی بود که از لوثی سیزده و لوثی پانزده در روحيات و عقليات بالاتر نباشد .

هیچ قانونی در دنیا غلط تر از این نیست که همین که یک طفلی از مادرش متولد شد تاج ریاست و سیادت یک ملتی بر فرق او نصب شود بدون اینکه با سایر افراد مملکت فرق داشته باشد . . .

xalvat.com

* * *

مدرس از همه اینها که برگشت و یاس حاصل کرد ، باز محیط هم‌ردیفان خود رامستعدتر از همه جا برای تلقین های ماهرانه خود دید ، زیرامنطق دیانت منطق قلبی است ، و او بهتر از هر کس باین منطق آشنا است . فقط باید به‌علما فهمانید که این سوقات تازه‌ای که می‌خواهند برای ایران بیاورند و اسمش را جمهوری گذاشته‌اند ، مترادف بالشویزم است . و ایجاد آن مستلزم انقلاب و ظهور مفاسد و خونریزی است . همانطوریکه در شانزده سال پیش برای قبولاندن مشروطه میگفتند " مشروطه یعنی کباب پزگی به این پهنی " همینطور هم حالا باید گفت " جمهوری یعنی خونریزی ، یعنی برداشتن دیانت ، یعنی مفاسد ، یعنی شکست پیشوایان دین . . .

از تهران محرمانه مراسلات مکرری از طرف مخالفین جمهوری در این زمینه به قم فرستاده شد و روحیه علمای آنجا را تا اندازه‌ای دچار تردید و سوء ظن نمود .

با اینکه این عملیات بطور غیر علنی صورت میگرفت ولی معدنک سردار سپه از جزئیات اقدامات مدرسی ها آگاه بود ، و مفتشین مخفی او (از قبیل عقیلی پور ، که خود را از مریدان آقا محسوب کرده و باطنا " جاسوس درگاهی بود) گزارش تمام اعمال مخالفین را به شهبانی میرسانیدند .

هرجامدرس میرفت بخصوص در منزل علماء ، یکی دو تا سایه‌بدن‌بالش حرکت میکرد ، و از پشت درخت یا ستون گوش‌ایستاده و گفته‌های او را به ایادی سردار سپه میرساندند .



مدرس ۷۵

مثلاً " شبهای چهار شنبه که طبق عادت همیشگی ، مدرس شب را در خانه امام جمعه میگذرانید ، غالباً " در لای شمشادهای پر پشت بیرونی کسی درجوی خوابیده و مترصد ضبط گفته‌های بی پروای مدرس بود ، خود امام جمعه برایم نقل میکرد که یکمرتبه در موقع رفتن باندرون با شخصی مصادف شد که دامن او را گرفته و درباره بعضی از فروع از عقاید دینی (ا) تعیین تکلیف خواسته بود .

" ... حضرت آقا تکلیف بنده چیست اگر این حرفهایی را که مدرس در حضور این جماعت میزد من طبق وظیفهام (گزارش بدهم برای ایشان خیلی بد خواهد شد ، و اگر گزارش ندهم چه کنم ... " .
 - تو کیستی ؟ و اینجا چه میکنی ؟

" - من مفتش تأمیناتم و لای شمشادها مخفی شده بودم ... " .
 خلاصه ، حدیث و فعالیت دستگاه عظیم شمال سردار سپه ، با تمام وسائلی که در دست داشتند صدای رشید مدرس و مدرسیان را که منحصر به عده خیلی خیلی بود ، بزودی تحت الشعاع قرار داد ، و بوق و گرنائی که بنام تمام اهالی مملکت از هر گوشه‌های بلند بود نمیگذاشت اعتراض این اقلیت کوچک بگوش کسی برسد .

باین ترتیب مدرس چندی درین بست ناراحتی گیر کرد ، و جمهوری - خواهان واقعی و مصنوعی طوری دوز و کلک را جور کرده بودند که مورد مشروع و موجهی برای مخالفت بدست نمیدادند .

مدرس چه بکند ، آیا میتواند از یک پادشاهی که به بی‌علاقگی و عیاشی معروف و منصف است دفاع کند ، آیا احمد علافیکه پول دست‌رنج زحمت - کشان ایران را فقط برای این میگیرد که صرف مه رویان فرنگی کرده و در نیس یا پاریس به لهو و لعب بگذرانند قابل دفاع میباشد ؟ عکسی که از احمد شاه در روزنامه ها چاپ کردند و بانهایت مهارت ، از روی فن هوجبی - گوی او را در آن گبرو دار تعصب ، با شاپو و لباس کفار جلوه دادند ، چنان قیافه بیچاره احمد شامرا کثفت و کشیف و منفور کرده بود که حتی مدرس هم



۷۶ _____ مدرس
نمیتوانست با سانی او را تطهیر نماید .

در آنروزها شاپو بسر گذاشتن شاه ایران و مفتون یک رقاصه شدن او
ورد زبانه شده بود و بنا برین مختلف هر روز این مطلب را تکرار میکردند
که آیا ماهی چهل هزار تومان از دست رنج این ملت زحمت کش فقط برای
این شاه داده میشود که اسم سلطنت و مقام سلطنت را در اروپا موهون
و خفیف کند؟ کدام فلسفه غلطی کدام اصول مشغومی ، کدام مبادی ظالمانهای
میگوید عرق پیشانی رعایای کرمان و بلوچستان و پشت خمیده بزرگان
آذربایجان و خراسان قیمت بوالهوسی یک جوان بی علاقه به مملکت و ملت
بوده باشد؟

xalvat.com

" اصول جمهوری دنیا را روشن کرده و زنجیر اسارت ملی را پاره کرده
و ماهنوز کمر خود را در زیر بار سلطنت مشغوم قاجاریه خم کرده ایم .
امپراطوری عظیم الشان آلمان در پس پرده نیستی مخفی شد ، قصر
باشکوه رومانوها از هم فرو ریخت ، سلطنت هفتمصد ساله اتریش در زیر
لحد فراموشی دفن گردید ، خلافت آل عثمان در زیر قدم جمهوریت جوان
ترکیه پا مال گردید ، امواج خون از روی تاج و تخت های با عظمت رد شد
و آثار مشغوم سلطنت از صحنه گیتی روی با صحاء گذاشته و از عبودیت بشر
در مقابل تاج و تخت سلطنت نشادهای نیست . . . "

مدرس در مقابل این حرفهای منطقی چگونه میتواند از احمد شاه دفاع
کند ؟ - بهتر و عاقلانه تر آنست که فعلا " قدری ساکت بنشیند و به تلفن
های فردی و غیر علنی اکتفا نماید . تا وقتی که مجلس تشکیل شود و عده
نمایندگان دوره پنجم بحد اکثریت برسد - وقتی در مجلس رفت ، بیاناتش
تاثیر دیگری خواهد داشت - از طرف دیگر مطلب مهمی که باید در نظر
داشته باشد اینست که اکثریت وکلای دوره پنجم انتخابشان فرمایشی است ، و
احتمال قوی می رود که اگر مدرس راحت نتشند آنها بدستور موکل خود ،
سردار سپه ، مدرس و رفقاییش را از مجلس رد کنند .

سردار سپهیی که در موقع نخست وزیریش تقریبا " از تمام شهرهای



مدرس ۷۲

ایران انتخاب شده و رتبه اول را هم حائز گردیده ، پیداست که فرماندهان لشکرهايش در صندوق آراه چه طلسم موثری انداخته‌اند تا باین نتیجه رسیده است۔ در اینصورت بدیهی است که غالب برگزیدگان (ا) ملت به شرط سرب سپردگی به منجی ایران از صندوق درآمده‌اند و بس، این سر سپرده‌ها با یک نشست و برخاست می‌توانند با سانی خانه ملت را بروی مدرس و رفقايش ممنوع نمایند . . .

xalvat.com

مدرس روی این حسابهای منطقی مدتی ساکت نشست و به آشوب و جنجال جمهوری خواهان نظاره کرد که چگونه بر یکدیگر پیشدستی میکردند ؛ فرقه دموکرات مستقل ایران بیانیه بر الخاء سلطنت قاجاریه میداد ۔ جامعه معارف در منزل ممتاز الملک کنفرانس در فلسفه جمهوریت برپا میکرد۔ عارف کنسرت جمهوری در گراند هتل تشکیل میداد ۔ افراسیاب آزاد جشن جمهوریت اعلان میکرد و نمایش " شاه عریان " مینوشت ۔ حتی زنهای هم بیکار ننشسته و جمعیتی بنام " نسوان جمهوری خواه " تشکیل میدادند و از پشت چادرهای اطلس خود عشقی به جمهوری میرساندند . . .

این احساسات جمهوری خواهان بطوری شعله کشیده بود که بایرانیان مقیم خارجه نیز سواست کرده و از مسکو و لندن و پاریس و برلین و غیره هم تلگرافات متعدد " با مضای چندین نفر " میرسید .

در روزنامه بمبائی عکس حضرت اشرف و ستایش هائیکه بقلم یکنفر انگلیسی نوشته شده بود یک ایرانی تبعه انگلیس را چنان غرق شادی و احساسات ایران پرستی کرد که عین مقاله را تحت عنوان " موسولینی مسلمان یا صدر اعظم جدید ایران " ترجمه کرده به جرائد ایران فرستاد .

البته نوشته شدن آن مقاله بقلم یکنفر انگلیسی تصادفی است ؛ و ترجمه کردن آن هم تصادفی است ؛ و فرستادن آن در آن گیر و دار بجزایر ایران هم کاملاً " بر حسب اتفاق " است ؛ و مخصوصاً " پس از خواندن عبارت زیر تصادفی بودن آن کاملاً " ناپدید میشود " . . . بعد از نفضی عهد نامه ایران و انگلیس علاقه مندی دولت انگلستان نسبت باین مملکت رو به نقصان



۷۸ _____ مدرس

گذارده است (۱) - و طبعا " پس از اینکه ما از ایران قطع علاقه کردیم ،
از جریان وقایع آن بخوبی و بطور عموم مستحضر نبودیم .

پس از بهیم خوردن عهد نامه مزبور تمام نظام بریطانیای عظیمی
که ایران را اشغال کرده بود معاودت نموده و در لندن تصور میکردند که
متعاقب عقب نشینی قشون دولت انگلیس . . . الخ . " xalvat.com

مدرس همه این جریانات را با نگرانی نگاه میکرد و انتظار باز شدن
مجلس را میکشید - تا بالاخره مجلس دوره پنجم افتتاح شد .





مدرس برهم زننده جمهوریت

پشه چو پر شد بیزند پیل را
با همه نندی و سلابت که اوست
سورچگان را چو بود اتفاق
شیر زبان را بسدرانند پوست

xalvat.com

در اواخر اسفند ۱۳۵۲ کار جمهوریخواهان در تهران هم از حرف
بفعل آمد، و دستجات عظیمی در شهر راه افتاد. قضیه آنقدر شور شد که
حتی ادارات دولتی هم دکانهای بیمصرف و مضر خود را تخته کرده و اعضای
خو را با علم و بیوق به شکار جمهوری در خیابان ها فرستادند .
این دستجات سرود خوانان وزنده باد گویان همه جا در شهر گشتند ،
تا بالاخره محبوب خود "جمهوری" را در منزل شخصی رئیس الوزراء که البته
باکمال بیطرشی (!) به قضا یا نظاره میکرد ، یافتند .
خود ارباب با پارانیش در قصر خود ایستاده بود و به قصاید و خطابه
های عشاق جمهوری گوش میداد . همه با بی تابی جمهوری می خواستند و
رئیس دولت را که از این قضا یا هیچ خبر نداشت ، سخت در محظور گذاشته
بودند . . . !
انصافاً " باید تصدیق کرد که تا اینجا بد بازی نکرده بودند . از یک
طرف رئیس دولت و نامزد مسلم جمهوری ایران خود را ماهرانه کنار کشیده
و حتی وقتی هم که در اینخصوص رسماً " با او مصاحبه مینمایند با منانت و
خونسردی مثل فیلسوف بیغرض و بیطمعی در جواب میگوید :



۸۵ _____ مدرس

"... رژیم حکومت هیچ سلطنتی در ارتقاء و انحطاط آن دخیل نیست و ترقی و تنزل هر سلطنتی مربوط به یک رشته قضایایی است که ابتدا " مسئله طرز حکومت در آن مدخلیتی ندارد ، از نقطه نظر مطالعه تاریخ و احوال امم نمیتوانیم معتقد شویم که مسئله جمهوریت اسباب انحطاط یا علت ارتقاء ملت محسوب میشود ، زهرامی بدینم یک جمهوریتی در امریکای شمالی سر مشق مدنیت و ارتقاء است و در امریکای جنوبی یا همان رژیم سلطنت دچار انحطاط است - و همچنین نمیتوان اصول سلطنت را علت نایب انحطاط یا ارتقاء گشت ، زیرا دولت انگلیس مثلاً " با اصول سلطنت اداره میشود و معذک از جمهوریتی فرانسه هیچگونه تاخیری ندارد ، در سورینیکه دوره اعتلاء و ترقی روم در ایام جمهوریت آنها بوده و در ایام امپراطوری بطرف انحطاط و تنزل رفت ،

xalvat.com

پس بنا بر این مقدمات علل ترقی و تنزل چیزهای دیگری است. باید جستجو کرد و آنها را پیدا کرد . من ابتدا " هوس ریاست و آرزوی سیادت ندارم و اگر بقضایات و پیش رفتن مقصد مقدسی که جمیع و سود مرا احاطه کرده است مرا الزام نمیکرد به تصدی مقام ریاست ویرانی هم اقبال نمیگردم ، ، ، " و از طرف دیگر خودش در باطن فرماندهی کل جمعیت جمهوری خواهان را بعهده گرفته و با اصول و نظم نظامی تاکتیک خود را پیش می برد .

دیگر از چه باید ترسید موفقیت حتمی است : تمام ایران یکدل و یکجهت طبق تلگرافات مکرر ، در جمهوریت خواهی یکصدا شد مانند ، اکثریت مجلس هم از خودمان است ، روزنامهها هم که تکلیفشان معلوم شده ، هزار هم که آبرو و قدرتی ندارد ، همسایه ها هم که بعضی موافقتند و بعضی گپیج و بیروت ، ، ،

در اینصورت است در صد باید مطمئن بود که جمهوریت با سبده است ، و چیزی که در مقابل این طوفان بحساب نمی آید ، البته مخالفت یک سبد مدرس است ، با چند نفر دیگر نظیر آشتیانی و ملک الشعراء و غیره هر قدر هم چهار پنج نفر بود تنها و بدون وسیله قوی باشند ، در برابر یک دولت



مدرس ۸۱
مجهزی مثل ما چه خواهند کرد . . .
[xalvat.com](http://www.xalvat.com)

این استدلال غرور آمیز کاملاً صحیح و موافق حساب زندگی بود ، ولی مثل تمام استدلال‌های غرور آمیز صحیح ، بر سر معتمدینش همان بلائی را آورد که همیشه غرور ناکتون آورد ، است .

بر هم خوردن و خراب شدن کاخ عظیم جمهوریت ایران در ظرف دو سه روزی از قابل توجه ترین نکات سیاست ایران است ، و از لحاظ روان‌شناسی اجتماعی برای کسیکه بخواهد بدقت کند این خودش به تنهایی یک کتاب ریگدوره بند و درس عبرت است .

انشاء الله وقتی به طراحی خود [سر بازگر عصر طلایی] رسیدیم با تکمیل و حوصله بیخ و بیرم‌های این مائین عظیم و بخرنج وا ، که با فوتی از میان رفت ، در مقابلتان باز کرده‌ام با هم به اعماق آن رسیدگی خواهیم کرد .

خلاصه مدرس ساکت و بدون تلفات نشست تا مجلس باز شد ، ابتدا فرقه دموکرات مستقل ، که تازه نام خود را (تجدید) گذاشته بود و در بین وکلای حاضر اکثریت سر سپرده‌ها را بهمان طوری که میدانید در دست داشت " خواست با تناب در همان جلسات اول قضیه را تمام کند . " مدرس دید که اگر مخالفین با این عجله اقدام کنند ، این وکلای نو رسیده که هنوز فرصت تلفیقات ایران نگردانند ، قطعاً " یکدلو یکجهت بدستور ارباب رفتار نموده و عمل را ختم خواهند کرد .

پس باید هر طوری هست فرصتی بدست آورد و کار را تعویق انداخت بهترین و آسان ترین راه اینست که بگذارند اکثریت نصف بدلازه یک حاصل شود ، تا مجلس بتواند صحیحاً " امری را مطرح نماید .

وقتی مدرس با این خیال افتاد که مجلس دو نظر بیشتر کسر نداشت ، و اتفاقاً " اعتبار نامه مؤنن الملک مطرح شد . مدرس جدا " مخالفت کرد ، اعتبار نامه دیگری مطرح شد باز مدرس مخالفت کرد . . .

و اگر اعتبار نامه امام جعفر صادق هم مطرح میشد ، او مخالفتی کرد



۸۲ ————— مدرس

که جلسه به نتیجه‌ای نرسد و همینطور هم شد . . .
 حزب تجدد و رفقایشان از خشم بی‌جوشیدند ، بخود می‌پیچیدند ،
 و در مقابل آن سید یک‌دنده رشید ، و اشکال‌گیر قابل احترام قانونی ، گد او
 ایجاد کرده بود ، هیچ چاره‌ای جز تسلیم نداشتند .
 ناچار جلسه دیگری تعیین شد ، و جمهوریخواهان در آن جلسه بزرگترین
 اشتباهات سیاسی را مرتکب شدند ، و آن عبارت از دو چیز بود :
 یکی اینکه بی‌جهت و بدون هیچ لزومی ، فقط از روی احساسات و
 طرفیت ، با اعتبار نامه آشتیانی مخالفت کردند و با پنوسپله حربه جدیدی
 بدست مدرس دادند .

xalvat.com

این مخالفت چه لزومی داشت ؟ بین یک دسته چها رینج نفری یک
 نفر کمتر باشد یا بیشتر چه تاثیری در مقابل یک جمعیت پنجاه شصت نفری
 دارد ؟

اگر جمهوریخواهان مست غرور نشده و شتاب زدگی و خود پسندی و
 بغض های خصوصی گریبانشان را نگرفته بود ، میتوانستند با کمال پختگی و
 متانت ، بدون جدجال و آشوب ، اعتبار نامه آشتیانی را هم بگذارند و
 مجلس را حائز اکثریت نمایند ، و بگذارند مدرس هم هر چه دلش میخواهد
 بگوید .

پس از آن موضوع جمهوری را مطرح کنند ، و پس از مذاکرات رای بگیرند
 البته با ساخت و پاختی که قبلا " با هم کرده بودند ، تمام وکلای فرمایشی
 و عده‌های دیگر از جمهوریخواهان حقیقی و صمیمی ، رای به عزل قاجار به
 میدادند و قضیه تمام میشد .

ولسی سردار سپه که در سیاست تازه‌کار بود هنوز میدانست که در
 مبارزه‌های سیاسی هم ، عینا " مثل مبارزه های قشونی باید رفتار کرده و
 پست ها را بهمان تناسب بین متخصصین تقسیم نمود . البته اگر ماورین
 حسب افکن را ، که برای شکستن خطوط عقب دشمن و ایجاد وحشت بکاررفته
 اند ، بفرماندهی پیاده نظام و تانک بگذارند ، ناچار نتیجه خوبی نخواهد



مدرس ۸۳

xalvat.com

داد .

مثلاً " اگر کسانی نظیر ندین در خارج مجلس بتوانند جمهوریت را ، مثل بمب در میان مردم انداخته و با انفجار آن عده‌ای را گویج و عده‌ای را مرعوب و بقیه را بی اراده و وحشت زده بدنبال خود بکشانند این دلیل نمیشود که همان اشخاص در مجلس هم بتوانند خوب و متین و خونسرد نقشه حمله را اجرا کرده و مثل تانک با متانت و آهستگی و استقامت سنگر دشمن را در زیر فشار خود خورد نمایند . . .

رضاخان مراعات این نکته را هنوز بلد نبود و همان اشخاص را اشتباهها " در تمام جبهه های مختلف بکار میبرد . و مخالفت با اعتبار نامه آشتیانی یکی از نتایج همان اشتباه و نابلندی بمب افکنان بیخبر از تانک بود .

خلاصه پس از خطای مخالفت فراکسیونی بر جمعیت تجدد با اعتبار نامه آشتیانی ، مدرس رفت پشت تریبون ، همه ساکت شدند ، همه حس میکردند که یک ورق مهم تاریخ و سرنوشت ایران در آن لحظات در حال نوشته شدن است . دوست و دشمن گوشها را تیز کردند .

مدرس با مهارت خاصی ، که در موثر ساختن مطالب خود داشت زمینه را طوری برداشت و صغری و کبری را قسمی چید که نتیجه خطرناکتر از همان اول بخوبی در نظر فراکسیون تجدد معلوم گردید .

غالب وکلای فرمایشی یک چشمشان به لبهای رشید و کله متحرک مدرس بود ، و یک چشمشان به خطوط چهره لبدر فراکسیون تجدد .

کلمات مثل مواد سوزانیکه از منبع پر غلیان آتش فشانی بیرون جهد ، گاهی تک تک و گاهی دسته دسته ، از لبهای کلفت شو و شور دار مدرس بیرون می‌ریخت ، و اعتقاد سرد و شل شنوندگان را مثل برف پوکی متدرجا " آب مینمود . . .

جمهوری سازان دیدند دیگر جای تامل نیست . اگر این سید هر چه در دل دارد بگوید ، وبعد در روزنامهها منعکس شود ، دیگر هیچ طلسمی قادر به برگرداندن ربه در رفته و تار و مار شده جمهوری نخواهد گردید البته



۸۴ _____ مدرس

میشود جواب او را همین جا داد و تمام گفته های او را قویا "رد کرد و حتی او را مفسر ض و خائن بمملکت هم خواند . ولی دم خروس بقدری پیداست و مدرس بطوری ماهرانه آنرا بچشم همه خواهد کشید ، که دیگر مجالی برای تاثیر استدلال آنها باقی نخواهد گذاشت .

پس یک چاره بیشتر نیست و آن اینست که دهان مدرس بسته شود و نتواند دنبال نطق خود را که در واقع حکم قتل جمهوری است ، بگیرد .
 لیدر حزب تجدد باین قصد از جا برخاست و یقین داشت پیروانش از او پیروی خواهند کرد ، اما نکردند . آنها همه مقهور استدلال قوی و جدابیت بیان سید شده و بی حرکت در جای خود چسبیده بودند .

" فراکسیون تجدد نشسته اید و باین مهملات گوش میدید . . . ؟ "
 تشدد و تغییر که در این عبارت آمرانه لیدر تجدد بود رفقا را از بهت خارج کرد ، و یک نفر که بلند شد ، دیگران رموار بدنبالش از مجلس خارج شدند و جلسه از اکثریت و رسمیت افتاد .
 مدرس بجای اینکه متغیر شود از تاثیر عمیق گفته های خود بسیار خوشنود شد ، و برای اینکه نگذارد اثر موقتی بیان نیمه کاره اش بکلی محو شود ، دنباله گفتار خود را همانطور در اطاق تنفس ادامه داد . و مخصوصا " با عبارات " خون شهدا " و " فدائیان راه آزادی " و " مجاهدینی که با خون خود آجرهای مجلس را آبیازی کرده اند . . . " و امثال آن ، مطالب خود را در اعماق قلب شنوندگان تثبیت می نمود .

این ناطق روان شناس ماهر میدانست که در این قهپل موارد هیجان آمیز ، اهدا " استدلال بدرد نمی خورد ، و باید هر چه بیشتر کلماتی گفت که مستقیما " بقلب و احساسات و منابع هیجانات شنوندگان بنشیند ، نه عقل آنها .

همینطور هم شد و این عبارتهای ماهرانه مرتبا " مثل کبریت در مخزن باروت احساسات حاضرین می افتاد . ولی همانطور که موافقین خود را مشتعل میکرد ، همانطور هم مخالفین یعنی جمهوری خواهان دو آتشه را نیز منفجر .



مدرس
۸۵ مینمود .

یکی از این کبریت ها بچلیک، باروت دکتر احیاء السلطنه اصابت کرده و قلب احساساتی و افراطی او را بکمترتبه منفجر نمود .

آن طبیب آهسته گو و آهسته رو " دبیر اعظم منش " ، چنان از جا در رفت که مجنون وار کشیده سختی بمدرس زد و عمامه سید را از کله لخت خربوزه ای شکلش پراند .

xalvat.com

رعسد و برق و صاعقه شد ا و سید محی الدین وکیل شیراز هم سیلی سخت تری بصورت دکتر بهرامی نواخت و مجلس کوبلا شد ا
این دو سیلی مثل توپ در تمام محافل تهران بکمترتبه ترکید ، و احساسات مدت ها فشرده شده را یکباره منفجر نمود بازار و مساجد و مردم همه بجنب و جوش افتادند ، حتی محصلین دارالفنون نیز بر علیه این رویه تظاهراتی کردند بطوریکه عددهای از آنها را که همانروز عصر در خیابانها هیاهوئی راه انداخته بودند شهربانی بناچار گرفته و زندانی نمود .

یک غرش ممتد و متوالی ، شبیه صدای امواج خروشان دریای مثلایلم ، از دور بگوش میرسید و در فضای تهران اثرات حتمی یک طوفان شدیدی کم کم پیدا میشد .

دولتی ها خطر را حس میکردند و با دست پاچگی میخواستند در صدد چاره برآیند ، ولی چون هنوز جز آثار غیر مرئی آن طوفان سهمگین چیز دیگر ظاهر نبود نمیدانستند از کجا شروع کنند .

رئیس شهربانی بالاخره سیاستی بخاطرش رسید و پیش خود گفت چون این حادثه ناگوار سیاسی نسبت بیک مجتهدی واقع شده ، طبیعتاً " امواج غضب ملت جنبه مذهبی بخود خواهد گرفت و هر اقدام دسته جمعی در اینمورد صورت جنبش دینی را پیدا خواهد کرد . و چون مرکز هر جنبش دینی در ایران مسجد است ، پس باید اول محل ستاد ارتش ملت را که مسجد باشد از دست مردم گرفت تا نتوانند اجتماعات خطرناکی تشکیل دهند . . . باین خیال دستور داد در تمام مساجد بزرگ حوالی بازار را بستند و



پاسبان و نظامی در جلو آنها گذاشتند .

این عمل در موقع عادی بد فکری نبود ، ولی در آن مورد بخصوص که جمهوری ، را مخالفتی ، خلاف دین معرفی میکردند ، و حتی شهرت میدادند که " جمهوری یعنی اینکه زنان و خواهران شما لخت بیرون بیایند ! " در یک چنین موقع باریکی بستن درمساجد یکی از بزرگترین خطها بود ، زیستوا مومنین و متعصبینی که در خانه خدا را ، بامر شهربانی ، بروی خود بسته دیدند و نتوانستند بحدت هرروز در آن نماز بگذارند آتش خشمشان چندین برابر شد ، و تمام این مضیقهها را پیش قراول جمهوری پنداشتند . همه صمیمانه گفته های مخالفین جمهوری را باور کردند ، و در قلب خود گفتند : هنوز جمهوری نیامده ، طرفدارانش مجتهد ما را سلی میزنند ، و در مسجد را بروی ما می بندند ، و ما را از ورود بخانه خدا ، که هرگز بروی هیچکس بسته نبود ، منع مینمایند . . . پس وای بوقتی که این جمهوری مشوم واقعا " بیاید . . . لابد آنوقت هر چه مسلمان است تکه تکه خواهند کرد ! "

بازاریان که از رسیدن بخانه خدا مایوس شدند سراسیمه بخانه پیشوایان دین شتافتند ، و بین آنها خالصی زاده را که بواسطه روانی بیان و بخصوص لهجه عربییش سوکسه زیادی پیدا کرده بود ، پیش انداخته و به مجلس رو آوردند .

xalvat.com

خشونت تدین با نمایندگان آنها ، که برای مذاکره مبعواستند باطاق موتمن الملک بروند و او نگذاشت ، نزاع و مشاجره سختی بین لیدر جمهوری - خواه و برگزیدگان بازار ایجاد کرد .

بازاریان که عزت نفس و خود پسندیشان زخمی شده بود (و زخم حیثیت و غرور دردناکترین و خطرناک ترین زخمهاست) هر چه همت و غیرت داشتند همه را بر پرچم دین خواهی آویزان کرده و در روز تاریخی دوم حمل بجانب مجلس روانه شدند .

عده بقدری زیاد بود که پاسبان و نظامی از عهده جلوگیری برنمیآمد و بالاخره نتوانستند آن سیل طوفان انگیز را از ورود بمیدان نگارستان مانع



مدرس ۸۲
شوند .

همه متوالی عجیبی از این امواج خردشان بلند بود و خوب به خاطر دارم که صدای این جمعیت عظیم از دور عیناً " شبیه غرش ممتد موج دریا بود (در آن روز اتفاقاً " من در منزل نظم الدوله ، بودم ، هر چه کردم از کوچه نظم الدوله خود را به در جلو مسجد سپهسالار برسانم نشد ، ناچار بهمانجا مراجعت کردم و از آنجا صدای وحشتناک آن طوفان چاندار را می شنیدم) .

xalvat.com

فریاد " مرده باد جمهوری و " زنده باد مدرس" و امثال آن بلند بود . خود مدرس هم در داخل مجلس مست آهنگ دلکش " زنده باد مدرس" شده و شاد و خرم از این فتح شایان با رفقای اقلیت گفت و شنید میکرد و این جنبش بی سابقه " جمهوری نخواهی" را برخ اکثریت میکشید
در آن اثناء یکمرتبه فریاد " مرده باد مدرس و زنده باد جمهوری" همه بخصوص مدرس را متوجه کرد ! این دیگر جزو پروگرام نبود
مدرس و ملک الشعرا و رفقا سرشان را بیرون آوردند تا ببینند این آهنگ ناموزون از کجا در این ارکستر سی چهل هزار نفری پیدا شده . معلوم شد دولتیان عدای رامجهز کرده برای این آهنگ بمجلس فرستاده اند .

مدرس فریاد زد ، " مرده باد جمهوری زنده باد خودم . " این " زنده باد خودم " تاریخی بیسابقه که تاکنون از دهان هیچ سیاستمدار و هیچ مجتهدی بیرون نیامده ، بتنهائی بقدر یک کتاب بیوگرافی کنه روحیه مدرس را شرح میدهد
خلاصه آن دو دسته مشغول عریده شدند و هر یک سعی میکردند فریاد خود را بلندتر از دسته مخالف نمایند .
ملک الشعرا که در آنجا حاضر و از نزدیک شاهد قضایا بود بصیرترین و مهمترین کسی است که میتواند شرح واقعه را بیان کند :
" . . . در این حین یکباره دیده شد که جمعی مختصر با علم و چوباز



۸۸ _____ مدرس

در مجلس وارد شدند و فریاد "زنده باد جمهوری" برآوردند .
"و نیز معلوم شد دولت امر کرده است دو فوج نظامی پیاده بمجلس
بیاید و آنها هم آمده اند بیرون مجلس مترصد اجرای اوامر ایشانند و خود-
شانهم باتفاق چند نفر از سیاسیون و صاحبمنصبان بسوی مجلس و عدم قلیل
جمهوری خواه که صد نفر هم نبودند با اعتماد رئیس دولت از لقانطه بیرون
دویده بدان طرزگه اشاره شد پیشاپیش سردار سپه خود را بمجلس انداختند
و فریاد زنده باد جمهوری بلند کردند - ولی از مردم کتک خورده و متواری
گردیدند .

" ده دقیقه طول نکشید که سردار سپه با آن عده همراهان وارد گردید
و تمام حانات حوضخانه آمد ، اما بزحمت از میان مردم عبور میکرد . تا
رسید به حیووحه جمعیتی که به سخنرانی ناطق گوش میدادند و پشتشان
بدرب مجلس و رویشان به سخنگو بود . رئیس دولت را نمی دیدند و از پیش
پای ایشان بر نخاستند و راه ندادند ؛ سردار سپه اینجا با شلاقی که در دست
داشت اشاره کرد چند تن صاحبمنصب که به همراه مشار الهیه بودند با شمیر
کشیده بمردمی که نشسته بودند حمله بردند و جمعی سرباز دیزبانه تفنگ و
سوزیه بزدن مردم از سه طرف مشغول شدند و جماعت را لوله کرده رو بهم
رپختند .

xalvat.com

" بزین بزین شروع شد مردم را باطراف پراکنده از نرده چوبی که بین
باغ و حیاط کتابخانه بود با طرف ریخت ، قسمتی از نرده خراب و جزوهایش
که از آجر بود بروی مردم افتاد ، در باغ و حیاط کتابخانه و باغ بزرگ
همه جا بزین بزین بود . . .

" مردم که مهبهای دفاع نبودند ، منحصر شدند ، غلغله برخاست و
دشنام بر رئیس دولت و هتاکگی بوکلاء از جنجره ها شنیده شد ؛
" سپس با سنگ و چوب و آجر باره بوته های گل کلم و غیره که می پرانند
بنای دفاع را گذاشتند و سردار سپه نیز حمله کردند و چندین فقره بسوی او
پاره خشت و آجر و بوته کلم پرتاب شده شد ؛



مدرس ۸۹

کمیسیون مزبور بمحض غلغله جمهوری خواهان زرد و خورد اولیه نویسنده را بیرون فرستاد که از وضعیات مستحضر شوم بمحض ورود پشت پنجره اوضاع بیرون و ورود رئیس دولت هشتم را بلرزه آورد و شاهد قضایای بالا خود من بودم و از کسی نشنیدم .

دیدم سردار سپه پیش خزند لب گلکاریها که از آنجا سر پله طبقه صحن مجلس حاشیه گلکاری را با طبقه باغچهها و درختها و حوض و قسمت سبزیکاری مربوط میسازد ایستاده و شغل آبی بدوش دارد ، شیخی معمم که گویا حاجی شیخ مهدی سلطان بود جلو آمد و چیزی بسردار سپه گفت و توهینی هم کرد و یکی از همراهان سردار سیلی بشیخ زد و او را بهاسبان سپرد که بپرد و حبس کنند و در مقابل چیز براندن مردم سردار سپه از خود دفاع میکرد و خم میشد - مردم گاهی جلو میآمدند و بوکلاه دشنام میدادند و یا حسین میکشیدند و گاهی از جلومحل سربازان عقب نشسته بطبقه سبزیکاری پائین میگریختند .

من اوضاع را وخیم دیدم شایسته ندیدم رئیس دولت با مردم دست به یقه شود .

بعجله از عمارت پائین دویده بهلری ایشان رفتم و گفتم بفرمائید بالا و رئیس دولت را بطرف سرسرا راهنمایی کردم . درین وقت مرحوم دولت آبادی هم از پله ها پائین میآمد که ما با سردار سپه از یلکان بالا میرفتیم . سردار سپه متوحش بود دنبال رئیس مجلس میگشت عاقبت از سرسرا وارد دهلیز غربی سرسرا شده داخل اطاق غربی گردید که بعمارت رئیس که در حیاط دیگر بود پرود .

آقای مومن الملک هم پس از دیدن واقعه برخاسته بسوی سرسرا و مجلس میآمد . در وسط اطاق غربی آندوبهم رسیدند ، هیچکس جز من و آندو آنجا نبود . زیرامن رئیس دولت را ترک نگفتم بودم ، در وسط اطاق رئیس مجلس بم رئیس الوزرا رسیده بدون اینکه چیزی بگویم مثل اینکه از فرط حالت عصبی او را ندیده باشد از او دور شد و بمن که پس از او داخل



۹۰ _____ مدرس

این اطاق شده بودم رسید .

ناگاه رئیس السوزراه برگشت وگفت " آقای رئیس من آمدم شما را ملاقات کنم " رئیس مجلس برگشته گفت " چرا آمدی | چرا مردم را زدی ، اینجا مجلس ملی است | الان معلوم میشود . . . " و داخل سرسرا شد ، گفت سید محمود زنگ بزن | "

ولسی خیر اندیشان صلاح ندیدند و نخواستند جلسه مجلس تشکیل شود ، (اگر هم میخواستند تشکیل نمیشد) و رئیس مجلس را متقاعد کردند که از تشکیل جلسه صرف نظر کند ، و بالاخره نصایح مشیرالدوله و میان-جیگری مستوفی در همان ساعت دوباره میان رئیس ملت و دولت را به یک قسمی درز گرفت .

در تصام اینمدت مدرس ، که کار خود را کرده و به نتیجه رسیده بود ، عاقلانه خود را ساکت و آرام نگهداشت ، و حتی در نصیحت ها هم شرکت نمیکرد . حتی وقتی سردار سپه برای دفاع خود میگفت " . . . خود وکلا بمن تلقین کردند که اگر نیای مردم ما را خواهند کشت ، من برای نجات وکلا آمدم . . . یک دسته اسکناس چه اهمیتی دارند . . . " و غیره ، باز مدرس ساکت نشسته و دم نمیزد .

این مناسبت بجای سیاست مآبی ، زیر دستی او را میرساند ، زیرا اگر بنا بعبادت منسلک گوئی و انتقاد پردازی همیشگیش ، کوچکترین اعتراضی در آن مجلس به سردار سپه کرده بود ، حتما "گناه آن گشتار و سر و دست شکستن عده زیادی از مردم بگردن او میافتاد ، وحقاً " باومدلل مینمودند که اگر آن تحریکات را خودش موجب نشده مردم را بمجلس نکشائیده بود ، این وقایع ناگوار اتفاق نمیافتاد .

آنروز با بجا ماندن چهل پنجاه کشته و فرار چند صد زخمی ، و با کم شدن و باره شدن چندین هزار گفش و کلاه خاتمه پیدا کرد ، و این قضیه سرک و شگاف التیام ناپذیری بهکاخ جمهوریت نیمه ساخته و سست پایه ما وارد ساخت .



مدرس ۹۱

معدنک جمهوریخواهان که مدت‌ها باین فکر عادت کرده و فضای تمام ایران را از همه‌جمله جمهوری پرکرده بودند ، هنوز با اکثریت خود در مجلس انکاء داشتند ، و باور نمی‌کردند که مخالفت یک مدرس و جنجال چند هزار یقه چرکین بتواند آنهمه تشکیلات مرتب و منظم (بقول مدرس) " جمهوری پزی " را یکباره از هم متلاشی کند . باینجهت به عملیات خود ادامه داده و حتی دو نبرنگ جدید نیز بخاطر شان رسید ؛ یکی این بود که خود رضا ... خان را در مرکز قدرت دینی بفرستند تا حضوراً " بلکه بتواند سوء تفاهم بی منطقی را که از تغییرات هوجبی مآبانه لغت جمهوری درآذهان ایجاد کرده بودند از میان بردارد .

xalvat.com

دیگری این بود که با یک لایحه قانونی تشریفات تغییر رژیم را در مجلس بعمل آورند ، و کار را با یک نشست و برخاست یکسره کنند برای منظور اولی سردار سپه شخصاً " بقم رفت و با ملاهای آنجا ، وعده دیگریکه هنوز به اعتبارات برنگشته بودند ، ملاقات مفصل نمود و نهایت خضوع و خشوع را بروز داد .

ولی چون ملاها هم خودشان از نصایح " سیمرخ " بی بهره نبودند ، این عملیات قوتی به پیشرفت جمهوری نداد . بعکس موجب شد که پیشوایان دین تلگرافاً " به چهار گوشه ایران خبر فرستادند که سردار سپه از تعقیب قضیه جمهوری صرف نظر کرده و حتی از آن جلو گیری نیز بعمل خواهد آورد .

راجع بمنظور دومی یعنی تقدیم لایحه قانونی ، قرار بر این شد که عده‌ای از خود وکلای ملت ، منجمله سوسیالیست ها و تجدیدیها ، لایحه‌ای در دو ماده تهیه کرده بامضاء موافقین رسانیده و تقدیم مجلس کنند .

در این مورد معروف است که مدرس متلک بسیار خوشمزای برای سلیمان میرزا پیغام داد و گفته است به شاهزاده بگوئید اینقدر سنگ جمهوری را بسینه نزنند ؛ در صورت جمهوری شدن ایران منتهای فایده سلیمان میرزا اینست که میرزا را از تهش برداشته پسرش میگذارند و تازه بجای " سلیمان میرزا " میشود " میرزا سلیمان . "



۹۲ _____ مدرس

خلاصه آن دو ماده از اینقرار بود :

۱ - ملت‌ایران تبدیل رژیم مشروطیت را به جمهوری بوسیله مجلس شورای ملی اعلام می‌دارد .

۲ - ملت بوکلای دوره پنجم اختیار می‌دهد که در مواد قانون اساسی موافق مصالح مملکت و رژیم جدید تجدید نظر نماید .

این پیشنهاد به کمیسیون مخصوص رسیدگی به تلگرافات جمهوری خواهان رفت و در آنجا یک ماده دیگر هم از خم رن‌گزینی بر آن افزودند که شاید قابل هضم شود ، ولی معذک نشد

جمهوری بخشان ما هم که هنوز از مشروطه‌ای که بها داده بودند راضی نبودند و جز تبدیل استبداد فردی به استبداد جمعی حاصل دیگری ندیده بودند ، لابد پیش خود گفتند " ما چرا کاسه از آش گرمتر و دایه مهربانتر از مادر باشیم ؟ "

این شد که در نیمه اول حمل ۱۳۰۳ رئیس الوزرا ، بیانیهای منتشر کرد و در آن به مردم توصیه نمود " . . . که عنوان جمهوری را موقوف و در عوض تمام سعی خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش بردارند در منظور مقدس تحکیم اساس دیانت و استقلال مملکت و حکومت ملی با من معاضدت و مساعدت نمایند . اینست که به تمام وطن - خواهان و عاشقان آن منظور مقدس نصیحت میکنم که از تقاضای جمهوریت صرف نظر کرده و برای نیل بمقصد عالی که در آن متفق هستیم با من توحید مساعی نمایند "

البته بعضی از مقصرین واقعی جمهوری که گول احساسات خود را خورده و از نیم کاسه زیر کاسه اطلاع زیادی نداشتند باین بیانیه اعتراض کردند و نوشتند که " مردم بدستور ایشان جمهوری نخواسته‌اند تا بتوصیه ایشان صرف نظر کنند ، این احساس مقدس از مفکره پاک عناصر آزادی خواه و برجسته ترین طبقات ملی بیرون آمد و این هیجان عصبانی که ایران را نگان داد و تمام طبقات حساس در آن شرکت نموده است با شتابکاری



مدرس ۹۳
بعضی مفسدین در خاطره حجج اسلام و توصیه آقای رئیس الوزراء از بین
نخواهد رفت . . . "

xalvat.com

ولی اینها همه جز تافیه شعر چیز دیگری نبود ، و آنچه مسلم بنظر
میا پدایستکه تحریکات جمهوری خواهی با تصویب و نقشه " از ما بهتران "
و انگشت سردار سپه صورت میگرفت و همچنین بر هم خوردن آنهم به تصویب
و نقشه " از ما بهتران " دیگر و انگشت مدرس عملی شد . . . !





مدرس و مظفریت

xalvat.com

بدون تردید مظفریتی که در برهم زدن جمهوری نصیب مدرس شد ، یکی از بزرگترین فتوحات یک مرد سیاسی دوره مشروطیت ما بشمار میرود . ولی متأسفانه این فرمانده رشید قوای متلاطم ملت هم ، مثل غالب سرداران نامی تاریخ ، هدف اصلی فقط همان غلبه بود ، نه نتایج آن . او هم مثل عده زیادی از شکارچیان ، همینکه پس از چندین ساعت تگاپو ، تیرش به هدف میخورد و شکاری را از پا در میآورد کاملاً "راضی و خوش بود ، و دیگر چندان در صدد استفاده از نتیجه شکارش بر نمیآید و آنرا همینطور میانداخت تا دیگران بردارند

همین صفت باعث بود که عده‌ای از مظلمین درحیابش او را از حیث مسلک سیاسی خیلی واسخ و ثابت و مستقیم نمیدانستند . مثلاً "وقتی اشخاصی نظیر نصرالله جهانگیر بنام سابقه مهاجرت وهم سفری بودن در راه آزادیخواهی ، با تعجب از او می پرسید " . . . آقا شما که آنقدر از قوام السلطنه بدتان میآید و بد میگفتید ، پس چطور شد که امروز تا این درجه از او حمایت میکنید . . . ؟ "

در جواب بدون پرده پوشی میگفت : " اونروز لازمیش نداشتم ، امروز لازمیش داریم سیاست کو این چیزارو برنی میداره . . . ؟ "

در قضیه جمهوری هم ، همینکه مدرس بر حریف قوی وزیر دست خود فایق آمد و حتی آموزگاران حریف را نیز برای مرتبه دوم مات گذاشت ، عطش مظفریت طلبیش اقناع شد ، و دیگر در صدد هیچگونه استفاده از نتیجه این



مدرس ۹۵

موفقیت بزرگ خود بر نیامد. در واقع شیریرا که شکار کرده بود ، نیمه جان در میدان انداخت و دستی بر پشتش کشید و مشغول قلیان کشیدن شد .

بخصوص وقتی تلگراف احمد شاه از فرنگ بمجلس رسید و صریحا " اظهار عدم اعتماد نسبت به سردار سپه کرد و مجلس را بانتخاب رئیس دیگری برای دولت ترغیب نمود ، مدرس کاملا " خاطرش جمع شد و فارغ البال چند روزی فقط بیدرسی در مسجد سپهسالار پرداخت .

سردار سپه استعفا داد ، قهر کرد ، اظهار خستگی نمود به بومهن رفت و ننه من غریبم درآورد و مدرس ابدا " حرکتی نکرد و بقول فرهنگستان " واکنشی " از خود نشان نداد .

امیر لشکرها بنا بدستور محرمانه سردار سپه از شش گوشه ایران بنای اشتمم را گذاشتند و تهران و تهرانیان را سخت تهدید نمودند . باز هم مدرس نجنبید .

مجلسیان دست و پای خود را گم کردند و خود و ملت را در آتش انقلاب داخلی میدیدند ، و مضطربانه باینطرف و آنطرف در پی یک صدای قوی و اطمینان بخش میدویدند که آنها را اداره کند ، و زل آنها را در دست گرفته به یک سمتی هدایتشان کند

باز هم مدرس که علمدار وقایع اخیر بود ساکت نشست و نجنبید و با وجود اهمیت فوق العاده وضعیت ایران هیچگونه علاقه مندی نشان نداد و مجلس جوان را در سرآند و راهی خطرناک تاریخی تماشا کرد و قدمی برداشت

از اقلیت فقط کسانی که اظهار عقیده صریح میکردند و از شور و تهدیدات زهره آب کن سردار سپهیان نمیترسیدند ، یکی ملک الشعراء بهار بود که با وجود جثه لاغر و باریکش گاهی مردانه مینوشت " . . . سردار سپه برای ایران نه ایران برای سردار سپه . . . ۱ " .

" . . . ماهرگزار زوونداشته ایم طوری اصلاحات و اقتدارات و انتظامات ایران جدید در دست یکنفر متمرکز گردد که اگر او رفت یا استعفا داد یا



۹۶ _____ مدرس

مربخ شد با مرد، همه آن اقتدارات و تنظیمات مثل عهد شاه عباس و نادر شاه و کریمخان از میان بروند ... باز هم تصدیق داریم و با عبارت " چه باید کرد " شفق سرخ بدبختانه همداستانیم که اینطور شده است ... ولی فقط در یک چیز متحیریم و آن اینست که آیا آقایان نویسندگان محترم از عقیده و نبات آقای سردار سپه در این قسمتها مطلع هستید یا خیر؟ آیا سردار سپه هم مایل است واقعا " طوری کناره جوئی کند که تمام تنظیمات و خدمات خود را هم با خود ببرد و چیزی برای وطن باقی نگذارد، و از لاج مدرس هر چه برای سی گرو ملت کرده است ضایع کرده آنها را پس بگیرد؟ یا اینطور نیست ... "

xalvat.com

خلاصه مجلسیان و سیاستمداران خورده و خوابیده ما چندین روز دست بدست مالیدند، تادر جلسه خصوصی مجلس ترس و جبن خود را در ضمن نطقهای بیسر و نه آشکار ساختند و همه فهمیدند که همه جنبه احتیاط و تن پرویشان بر سایر فضائلشان غلبه دارد و بزبان بیزبانی بهم اعتراف کردند که طبع نوکر باشان در طلب یک " ارباب " میباشد.

اعتقاد خبره های روان شناسی اجتماعی بر اینست که در آن لحظه مخصوص پسیکولوژیک که آقایان مثل اشخاص " هیپنوتیزه " اراده خود را از دست داده بودند، هر کس با اعتماد بنفس وقوت کلام ادعای اربابی و بعهده گرفتن مسئولیت را میکرد فوری لجام سیاست را بدست میگرفت و همه را با خود میکشاند.

ولی متاسفانه آنکس در بین رجال سیاسی ما وجود نداشت نقطه ممکن بود یک چنین شخص یا از میان ملاها بیرون آید و با از صف نظامیان و البته بهترین راهش این بود که ملائی با سربازی ائتلاف کرده و مشکل را حل نمایند ... برای اینکار هیچکس بهتر از مدرس نبود و اگر میخواست با سانی میتوانست سرباز جاه طلب رشید را برای این منظور بسازد و بار آورد ... لیکن چنانکه گفتیم مدرس اهل استفاده از نناچ شکار نبوده و بدبختانه نقشهای برای این قبیل امور نداشت.



مدرس _____ ۹۷

این بود که مجلس خائف و لرزان نتوانست در مقابل تلگراف احمد شاه تصمیمی بگیرد و دیگر بر انتخاب نماینده بلکه بعکس نخبه و جبهه الملل های خود را انتخاب کردند تا چکمه بگردن انداخته و در بومهن مقابل سردار سپه زانو بزمین بزنند .

xalvat.com

باین طریق در روز چهارشنبه بیستم فروردین ۱۳۰۳ عده ای از چکمه بگردنان برگزیده پارلمان ایران که با کمال تعجب نام مشیر الدوله مستوفی - الممالک و مصدق السلطنه و بیات و عماد السلطنه را نیز در شماره آنها می بینیم به سرزمین زلزله یعنی بومهن شتافتند و سر تسلیم فرود آوردند . و بزبان حال گفتند مجلس ایران در پی ارباب قلدری می گردد که بخدمتش کمر بندد . . .

با شخصیتی که پیدا کرده بود و با استعدادیکه داشت در آن موقع فقط یکنفر میتوانست از این خفت قانون جلوگیری کند و نگذارد به کسیکه با اسلحه پهکانون مقدس قانون گزاری حمله آورده ، رای اعتماد دهند و مملکت را دست و پا بسته در طبق اخلاصی گذاشته تسلیم او نمایند . . . و آن یکنفر مدرس بود که او هم ساکت نشسته و تماشاچی شده بود . . .

سردار سپه در همان روز اول اتمام حجت نمود و بقول زنها " گربه را تو حمله گشت " و در آخر گفت " . . . مادام که ملت ایران من را در اجرای مقاصد ملی مطمئن نکند بسیار مشکل است که بتوانم مسئولیت تدارک سعادت آنها را عهده دار باشم . . . باید مرا مطمئن نمود تا بتوانم آماده کار شده و در مقابل هر مشکلی مقاومت نمایم " .

معنای این عبارت از دهان او بقدری واضح است که محتاج به تفسیر نیست و هر بیسوادی هم میفهمد که صریح و خلاصه مفاد آن مطالبه و ادعای قدرت مطلق یعنی " دیکتاتوری " است ،

مذکور مدرس چون بواسطه دو مظفریت صدا دار مناسبانه بقدرت خود اعتقاد بیش از اندازه ای پیدا کرده بود ، و هر مشکل و هر حریف سیاسی را در مقابل خود باسانی از بین بردنی می پنداشت ، شاید اهمیت کافی برای

مدرس ۹۸

مراجعت سردار سپه قائل نشد و يادش نبود که گفته اند :

" چو دشمن بيازردی ايمن مباش . . . "

xalvat.com

